

بسترهای شکل‌گیری ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

ع. مهدی‌زاده

۱۷۳

انقلاب اسلامی بهمن ماه ۱۳۵۷ به اعتراف اغلب فعالان آن، انقلابی بود که زودتر از هنگام مورد انتظار به ثمر رسید. طبعاً در هر انقلاب، نیروهای انقلابی برای جایگزین ساختن نظامی تازه نیازمند تشکیلات و سازماندهی گسترده‌ای هستند و شکل دادن به تشکیلاتی در فاصله اندک میان بالاگرفتن تظاهرات خیابانی و پیروزی انقلاب اسلامی اساساً مقدور نبود. شورای انقلاب به عنوان نخستین نهاد انقلابی در دی ماه ۱۳۵۷ تشکیل شد و این امر گویای آن است که نیروهای اصلی انقلاب، «فعالیت تشکیلاتی» مدید و عمیقی را پیش از پیروزی انقلاب تجربه نکرده بودند. این در حالی بود که بدنه اصلی و واقعی انقلاب که به صورت توده‌وار، ارکان رژیم پهلوی را یکی پس از دیگری سرنگون می‌کردند به ضمانت رهبری امام خمینی در صحنه حاضر شده بودند و کمتر می‌توان نقشی برای احزاب و سامان‌های متعدد سیاسی در بسیج توده‌ای نیروهای انقلابی قایل شد. در واقع رهبری فرهمند امام خمینی و نفوذ نیروها و نهادهای مذهبی - از قبیل مساجد، حسینیه‌ها و هیأت‌ها - بود که حضور انبوه معترضین به رژیم پهلوی را موجب گردید. بررسی شعارهای انقلابی مورد استفاده در تظاهرات خیابانی سال ۵۷ گویای این واقعیت است. از سوی دیگر، شکسته شدن یک به یک سدها و سرنگونی سنگر به سنگر رژیم پهلوی، به مرور زمان احزاب و تشکل‌های سیاسی را - خواسته یا ناخواسته - به بیعت رسمی با امام خمینی و پیروان ایشان واداشت.

تحركات انقلابی احزاب و گروه‌ها تا هنگام پیروزی انقلاب عمدتاً حول محور اتحاد و همبستگی شکل گرفت و از آنجا که موج انقلاب از سرنگونی گریزناپذیر سلسله پهلوی خبر می‌داد، احزاب، خود را به حرکت مردمی ملحق ساختند. هیچ‌یک از احزاب و گروه‌ها و صاحب‌نظران وابسته به آنها رهبری امام خمینی را انکار نکردند و آنچه غالباً محل اختلاف واقع می‌شد سهمی است که هر یک از گروه‌ها برای خود قایل می‌شدند.

با وجود قدرت بسیار زیاد امام خمینی در بسیج مردم و حضور پرشمار نیروهای انقلاب در روند سرنگونی رژیم پهلوی، خلأ تشکیلات، برقراری پیوند میان فروپاشی رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت برآمده از انقلاب را با موانعی روبه‌رو ساخت. تشکیلات عمده‌ای که در مسیر پیروی از امام خمینی در بسیج عمومی نقش عمده‌ای را ایفا نموده بود روحانیت بود. شبکه بسیج‌گری انقلاب در روحانیون و مساجد خلاصه می‌شد؛ هر چند که گاه گروه‌های سیاسی نیز بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی را به صورت عمومی عرضه می‌داشتند، اما بسیج عمومی علیه رژیم پهلوی اساساً به این گونه فعالیت‌های تبلیغی محدود نمی‌شد.

در این میان، نیروهای عمده برخی از گروه‌های سیاسی تا آستانه انقلاب از بستر اصلی جنبش اجتماعی منتهی به پیروزی انقلاب دور مانده بودند. آزادی گروه‌هایی از زندانیان سیاسی در مهر و دی ۱۳۵۷ این دسته از گروه‌ها را مقابل عمل انجام شده قرار داد، به طوری که توانایی انطباق حوزه‌های مطالعاتی تئوریک درون زندان و فضای اجتماعی ملت‌هت انقلاب برای آنها دشوار بود. سازمان مجاهدین خلق یکی از این گروه‌ها بود که اصلی‌ترین عناصرو سران آن در دی ماه ۵۷ از زندان آزاد شدند. این پس افتادگی از جریان اجتماعی تبعات ذهنی و عینی بسیاری را به سازمان مجاهدین خلق تحمیل کرد.

نخستین بیانیه سران مجاهدین خلق در بیست و یکم دی ماه ۵۷ در تأیید تحركات انقلابی روزنامه‌نگاران گویای این واقعیت است که سران این سازمان پس از آزادی از زندان و مشاهده پیشرفتهای جنبش انقلابی که در غیاب آنها (به سبب حضور در زندان) به بار می‌نشست، بیش از هر چیز نگران برخورداری از تریبون تبلیغاتی وسیع بودند و بدین وسیله قصد جلب نظر و توجه روزنامه‌نگاران را داشتند. کوتاه بودن این بیانیه دو سطری گویای تعجیل در پیوستن به جنبش مردمی است.^۱

در میان تشکل‌های مطرح و جا افتاده و گروه‌های سیاسی موجود در جامعه سیاسی آن روز ایران، عملاً رهبری انقلاب سه گزینه را برای همکاری و پذیرش در درون حکومت پیش رو داشت. این سه گزینه، جدا از گروه‌هایی بود که صبغه کمونیستی داشتند، چرا که پیش از آن حضرت امام به کرات حضور کمونیست‌ها را در حکومت جدید نفی کرده بودند.^۲ سه گزینه‌ای

که ائتلاف با آنها می‌توانست برای رهبری انقلاب مطرح باشد عبارت بودند از: الف) ملیون: این دسته در برخی موارد از خود پایبندی جدی به اسلام نشان نمی‌دادند و ملی‌گرایی محض را ترویج می‌کردند. این طیف را می‌توان محافظه‌کارترین گروه‌هایی دانست که از سوی رهبری انقلاب به رسمیت شناخته می‌شدند. برخی از وابستگان دور و نزدیک این گروه‌ها حتی در رژیم پهلوی عهده‌دار مسئولیت‌های اجرایی نیز بودند و یا اینکه با لایه‌هایی از رژیم ارتباط داشتند.

ب) ملیون مذهبی: این طیف از گروه‌های میانه‌رو با محوریت نهضت آزادی و روشنفکران مذهبی - از قبیل مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی - در عین پایبندی به اسلام، تمایلات ملی‌گرایانه‌ای داشتند.

ج) سازمان مجاهدین خلق: این گروه تندروترین گروه در میان سازمانهایی بود که ادعای التزام به اسلام را مطرح می‌کردند. تندروی‌های آنان بدان حد بود که اگرچه برای مقابله با رژیم پهلوی در مشی مسلحانه با ناکامی روبه‌رو شده بودند، اما کماکان این رویه را تبلیغ می‌کردند. سه گزینه فوق را می‌توان در نموداری به شکل زیر نمایش داد:



طبعاً امام خمینی که در روند انقلاب هیچ‌گاه مشی مسلحانه را تأیید نکرده بودند و نیز روند محافظه‌کارانه و سازشکارانه ملیون را نسبت به رژیم پهلوی پسندیده نمی‌دانستند، طیف میانه را - به توصیه استاد شهید مرتضی مطهری - برای جایگزینی رژیم سرنگون شده پهلوی برگزیدند. بدین ترتیب دولت موقت با تأیید و حمایت شورای انقلاب تشکیل شد.

پس از پیروزی انقلاب، گروهی از انقلابیون حکومت را در دست می‌گرفتند. تدبیر امام خمینی در عدم خلع بختیار از نخست‌وزیری - تا پیش از ورود ایشان به ایران - گویای این واقعیت است که انقلاب‌ها پس از پیروزی بیش از هر چیز با خطر هرج و مرج و بی‌دولتی روبه‌رو هستند. از سوی دیگر ورود به عرصه زمامداری مترادف با «سازماندهی جدید و طراحی تشکیلاتی» برای حکومت است و چنانکه پیشتر ذکر شد سرعت پیروزی انقلاب فرصت زیرسازی و ایجاد نهادها، تشکیلات و سازمان‌های تثبیت یافته انقلابی را به دولت جدید نداد. اساساً عزم برخی از انقلابیون برای تأسیس حزب جمهوری اسلامی گویای این خلأ تشکیلاتی

و ضرورت پرداختن به این معوقه خطیر بود. از سوی دیگر مجاهدین خلق به عنوان گروهی که تجربیاتی در زمینه سازماندهی و تشکیلات به صورت مخفی داشتند، بر این گمان بودند که پیشینه و تجربه آنها در زمینه تشکیلات پنهان، وجه تمایز است که رهبری انقلاب را ناچار خواهد ساخت برای مدیریت کلان جامعه بر این سازمان تکیه نموده به رادیکالیسم مورد نظر آنها تن در دهد؛ حال آن که پیشینه ملیون مذهبی دست کم در اداره کلان جامعه و نیز فعالیت‌های اجتماعی و گروهی بیشتر و عمیق‌تر بود. به ویژه این نکته حائز اهمیت است که سازماندهی و مدیریت تشکیلات پنهان ماهیتاً غیرقابل مقایسه با مدیریت کلان جامعه است و تناسب و سنخیتی میان این دو وجود ندارد.

بنابر این انتخاب گزینه میانه‌رو از سوی رهبری انقلاب، سازمان مجاهدین خلق را در امر تسخیر مناصب حکومتی جمهوری اسلامی ناامید کرد. بدین سبب، پس از پیروزی انقلاب صرفاً روحانیت در آماج تبلیغات منفی مجاهدین خلق قرار نداشتند؛ بلکه بیش از هر طیف دیگر به بازرگان و دولت موقت حمله می‌کردند. این حملات در شرایطی صورت می‌گرفت که مجاهدین خلق احساس می‌کردند می‌باید به تنها رقیب «صاحب تشکیلات» در درون حاکمیت جدید حمله کنند تا با حذف آن، راه نفوذ و سپس تصاحب نظام برای آنها گشوده شود. واقعیت آن است که لفظ «لیبرال» به عنوان یک اتهام به دولت موقت و تشکیلات وابسته به مهندس بازرگان، نه از سوی نیروهای انقلابی مذهبی و بدنه تحت رهبری امام خمینی، بلکه نخستین بار توسط مجاهدین خلق مطرح شد.

به موازات حملاتی که ذیل اتهام «لیبرال» از سوی سازمان مجاهدین خلق به دولت موقت وارد می‌شد، تشکیلات دیگر انقلاب که نفوذ و جایگاهی بسزا و خدشه‌ناپذیر در میان اقشار گوناگون داشت، هدف تبلیغات سازمان قرار گرفت. «لفظ ارتجاع» در تفاسیر، تحلیل‌ها و تبلیغات سازمان مستقیماً روحانیت را هدف قرار می‌داد؛ زیرا وابستگان مجاهدین خلق مدیریت کلان اجتماعی را از عهده روحانیت خارج و حق مسلم یا ملک طلق خود تلقی می‌نمودند. در بسیاری موارد وانموده‌های سازمان بر این شعار مبتنی بود که لیبرالیسم و ارتجاع دو روی یک سکه و هر دو جاده صاف کن امپریالیسم‌اند. حال آن که تشکیلات روحانیت - به دلایل ماهوی - اساساً همواره تشکیلاتی چند لایه و متکثر بوده است، به طوری که در اغلب موارد طیف‌های گوناگون و ناهمسو را به همراه نظام‌های خودکترلی و خودانتقادی درون سیستمی در یک گستره واحد گردآورده، هویتی یگانه را شکل می‌داد.

تصور مجاهدین خلق از تشکیلات متکثر و متنوع روحانیت، نوعی از هم‌گسیختگی و بی‌نظمی را تداعی می‌نمود؛ اما در واقع امر پیوندهای تشکیلات روحانیت عمیق‌تر از اختلاف‌نظرها و

سلیقه‌ها بوده است و می‌توان سازمان آن را سازمانی شبکه‌ای تلقی نمود؛ همچنان که یکی از شعارهای اصلی انقلاب - نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی - گویای برگزیدن از لایه‌های ظاهری «وابستگی» به «استقلال» بود. در آن زمان واژگانی همچون وابستگی و استقلال واژه‌هایی مدرن تلقی می‌شدند و این گونه جلوه‌ها بود که اندیشمندانی چون میشل فوکو را از بازتاب انقلاب اسلامی به وجد آورده بود.

در عین حال، پس از اشغال سفارت آمریکا و استعفای دولت موقت، عملاً تحلیل‌های سازمان مزبور با بن‌بست روبه‌رو شد. هدف از مجموعه تحلیل‌های مبتنی بر پیوند «لیبرالیسم» و «ارتجاع» آن بود که سرنوشت دولت موقت و ملیون مذهبی با روحانیت و امام خمینی یکسان جلوه داده شود و از آنجایی که به زعم سازمان مجاهدین خلق هیچ یک از این دو نمی‌توانستند در عرصه حاکمیت ماندگار شوند و از عهده برآیند، هر دو توأمأً سرنگون شده، حکومت تماماً به آنها اهدا شود. برخلاف آن، پس از استعفای دولت موقت، حاکمیت با نیروهای وابسته و وفادار به رهبری انقلاب نوسازی شد و عملاً مجاهدین خلق زمینه بروز نیافت. همچنین برخلاف پیش‌بینی سازمان مزبور، روحانیت با خروج ملیون مذهبی، از حاکمیت خارج نشدند.

دلایل عدم اعتماد رهبری انقلاب نسبت به سازمان مجاهدین خلق

از سوی دیگر می‌توان پرسید از چه رو روحانیت با رهبری امام خمینی برای احراز مناصب اجرایی نظام جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق اعتماد کافی نداشتند؟ این پرسش را می‌توان در چند محور پاسخ گفت:

۱. شناخت رهبری انقلاب نسبت به مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق:

پیشینه‌آشنایی رهبری انقلاب با مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق به دیدار دو تن از نمایندگان این گروه در سال ۱۳۵۱ بازمی‌گشت. که جهت جلب حمایت امام خمینی در نجف با ایشان ملاقات کردند. اگر چه طی جلساتی نمایندگان مجاهدین خلق موفق به جلب نظر مساعد امام خمینی نشدند؛ اما در آن زمان چنین انعکاس یافت که موافقت امام را جلب نموده‌اند. حضرت امام این دیدار را چنین وصف می‌کنند:

من در نجف بودم. اینها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست و چند روز - بعضی‌ها می‌گویند بیست و چهار روز - من حالا عددش را نمی‌دانم. بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می‌کنند - بعضی‌هایشان - در نجف آمدند. بیست و چند روز آمد در یک جایی و من فرصت به او دادم تا حرف‌هایش را بزند. او به خیال خودش که می‌خواهد مرا اغفال کند.

مع‌الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند - آنها هم اغفال کرده بودند آنها را؛ و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند که اینها «انهم فتیه» قضیه اصحاب کهف.

من گوش کردم به حرف‌های اینها که ببینم اینها چه می‌گویند. تمام حرف‌هایشان از قرآن بود و از نهج‌البلاغه. تمام حرف‌ها! من یاد یک قصه‌ای افتادم که در همدان اتفاق افتاده بود. ظاهراً زمان مرحوم حاج سیدعبدالمجید همدانی یک یهودی آمده بود خدمت ایشان [و] مسلمان شده بود. ایشان دیده بود که بعد از چند وقت این یهودی خیلی مسلمان است و این قدر اظهار اسلام می‌کند که ایشان به او تردید کرده بود که این شاید قضیه‌ای باشد. یک وقت خواسته بودش و گفته بود که: «تو مرا می‌شناسی؟» گفته بود که: «بله، شما از علمای اسلام هستید. چطور؟»

«می‌دانید که پدران من کیستند؟»

«بله، پیغمبر از اجداد شماست.»

«خودتان را می‌شناسید؟»

«بله، من پدرانم یهودی بودند و خودم مسلمان شدم.»

گفته بود: «سرّ این را به من بگو که چرا تو مسلمان‌تر از من شدی؟»

مردک فهمیده بود که این آن چیزی را که می‌خواهد بازی کند فهمیده است [و] فرار کرده بود.

این که آمد بیست و چند روز آنجا و تماش از نهج‌البلاغه و تماش از قرآن صحبت می‌کرد، من در ذهنم آمد که نه، این آقا هم همان است؛ والا تو [که] خود اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیز دیگری [داری]، چرا می‌آیی پیش من؟ من که نه خدا و نه پیغمبر و نه امام هستم. من طلبه‌ای در نجف هستم. این آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به اینها حرف نزدم. همه حرف‌هایشان را گوش کردم. فقط یک کلمه را گفت: «ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم.» گفتم: «نه خیر، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید، بی‌خود خودتان را به باد ندهید.»^۳

علاوه بر این نمایندگان که در سال ۵۱ با امام خمینی در نجف دیدار کردند در سال ۱۳۵۴

به ایدئولوژی کمونیسم پیوستند.^۴

۲. مخالفت رهبر انقلاب با مشی مسلحانه سازمان مجاهدین خلق:

گذشته از مواضع پیش از انقلاب، مجاهدین خلق همواره مبلغ مشی مسلحانه بود، به طوری که عملاً از تبلیغات سازمان مزبور، برمی‌آمد که انقلاب اسلامی را به رهبری امام خمینی به

رسمیت نشناخته‌اند. این دیدگاه بعداً مورد اعتراف «مسعود رجوی» قرار گرفت:

[...] حتی یک سال قبل از ورود [امام] خمینی به ایران از روی اطلاعیه‌هایی که می‌داد، تفکر و ماهیتش را به طور مکتوب تحلیل نموده و بر خصایص ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل که بعداً خبرش در زندان به گوش رفسنجانی هم رسید، آشکارا گفته بودیم که اگر [امام] خمینی بیاید هیچ مسئله‌ای را از جامعه نخواهد توانست حل نماید و باز انقلاب دیگری لازم خواهد بود.^۵

امام خمینی نیز این گونه مواضع سازمان مجاهدین خلق را تشخیص دادند اما تا هنگامی که نقض رسمی قانون صورت نگرفته بود، و جنگ مسلحانه به مرحله علنی و عینی در سطح اجتماع درنیامده بود، از اعمال محدودیت بر سازمان مزبور خودداری نمودند. آیت‌الله محمد یزدی در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند:

شب هنگام، حضرت امام به منزل ما تشریف آوردند. در آن ایام ما در منزل آقای اشراقی در خیابان دور شهر اقامت داشتیم. وقتی جلسه شکل طبیعی خود را پیدا کرد و دوستان که تنی چند از آنها اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه بودند جمع شدند آقای ... برنامه از پیش تعیین شده خود را شروع کرد. امام در پاسخ فرمودند: «من اعضای مجاهدین را می‌شناسم و با مواضع آنها آشنایی دارم و کتابهایشان را هم خوانده‌ام اما تا زمانی که اینها دست به اسلحه نبرده‌اند با آنها کاری نداریم.»

یکی از افراد شرکت‌کننده در جلسه، گفت: «حضرت عالی می‌فرماید کتابهای اینها را خوانده‌اید. آیا اینها خطرشان از منافقین صدر اسلام بیشتر نیست؟» بعد، از این گروه برای اولین بار با تعابیر منافقین یاد کرد. امام مجدداً فرمودند: «من این طور نیست که اینها را نشناسم؛ ولی تا آنها سلاح را برای جنگ با ما از رونبسته‌اند با آنها کاری نداریم.» یکی دیگر از اعضای جلسه گفت: «یعنی شما واقعاً از جانب اینها در حال حاضر احساس خطر نمی‌کنید؟» امام بار دیگر همان جمله خود را تکرار کردند و در واقع به سیره جدشان امیرالمؤمنین (ع) در مورد خوارج عمل کردند. بعد از آن، دیگر اجازه ندادند که در آن جلسه، بحث مزبور ادامه پیدا کند و جلسه به سمت احوال‌پرسی معمولی سوق پیدا کرد.^۶

بنابر این هیچ‌گونه زمینه تفاهم و گفت‌وگو میان رهبری انقلاب و سازمان مجاهدین خلق باقی نماند، چرا که سران این سازمان بر مبنای خط مشی خود باور به انقلابی دوباره، نظام سیاسی و رهبری انقلاب را به رسمیت نمی‌شناختند. در حقیقت مجاهدین خلق، غیبت خود از جنبش مردمی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی را دلیل عدم مشروعیت آن می‌دانستند و هرگونه تحولی را که خارج از اختیارات و برنامه‌های این سازمان در ایران شکل می‌گرفت، باطل می‌شمردند.

مجاهدین خلق همواره از انقلاب اسلامی تحت عنوان «قیام» نام می‌بردند.

۳. نامشخص بودن هویت «سازمان مجاهدین خلق»:

هنگام پیروزی انقلاب، آنچه تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق» شناخته می‌شد، بخش مارکسیست شده این سازمان بود که بیشتر در خارج از کشور فعالیت می‌کردند. از این رو سران سازمان که بعداً تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق» شناخته شدند، پس از آزادی از زندان، نخست تشکیلات خود را با عنوان «نهضت ملی مجاهدین» در سراسر کشور معرفی کرده، سپس به نام مذکور معروف شدند. در این روند، مرکزیت مارکسیست سازمان مجاهدین خلق که تا سال ۱۳۵۷ در خارج از کشور به سر می‌برد با عنوان «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» به فعالیت پرداختند.

۴. تمامیت‌خواهی مجاهدین خلق:

مجاهدین خلق اساساً به مشارکت در ارکان و نهادهای جمهوری اسلامی اعتقاد چندانی نداشتند و درصدد نفی تمامی نیروها جهت جای‌گیر شدن خود در مناصب برمی‌آمدند. به محض پیروزی انقلاب اسلامی، تمامی گروه‌های چریکی - از جمله مجاهدین خلق - تدارک رودرویی مسلحانه را می‌دیدند و تمامی قراین نشان می‌دهد که آنها عمداً سمت و سوی تحولات را به آن جهت هدایت می‌کردند؛ ولی برای جذب نیروی بیشتر، خواهان فرصت بودند. مجاهدین سال ۱۳۵۸ را «سال افشاگری ارتجاع» و سال ۱۳۵۹ را «سال مقاومت» اعلام کردند. این پدیده نشان می‌دهد که مجاهدین خلق عرصه سیاسی کشور را با دیدگاهی تاکتیکی - استراتژیک می‌نگریستند. در وهله اول، قصد صدمه زدن به پایگاه مردمی روحانیت و بالخصوص رهبری امام خمینی و در وهله دوم قصد متشکل ساختن یک حکومت جانشین برای جمهوری اسلامی را داشتند. این امر که سران سازمان مزبور همواره از انقلاب اسلامی با لفظ «قیام» یاد می‌کردند و آن را به منزله انقلابی ناتمام - یا کور - تلقی می‌کردند، گویای آن است که پیروزی را در تسلط یافتن خود بر تمامی قدرت سیاسی می‌دیدند.^۷

افزون بر این، شواهد و قراین مربوط با برخوردهای بخشی از مجاهدین خلق که در سال ۱۳۵۷ در زندان بودند به روشنی گویای موضع تمامیت‌خواهانه آنهاست. دکتر حبیب‌الله پیمان در خاطرات خود چنین نقل می‌کند:

با اوج‌گیری مبارزه مردمی در سال ۵۷ بچه‌های سازمان [مجاهدین خلق] از زندان برای من پیغام فرستادند که نظر ما این است که انقلاب الآن دارد به سرعت پیش می‌رود و به طور

زودرس پیروز می‌شود. با امام صحبت کنید که به نحوی عمل شود که بختیار - که آن موقع نخست‌وزیر شده بود - فعلاً بماند و سقوطش به تأخیر بیفتد. استدلالشان این بود که ما هنوز زندانیم و آمادگی نداریم. این را صریح نمی‌گفتند؛ ولی به طور تلویحی روشن بود که سازمان ضربه دیده، آمادگی ندارد جنبش را رهبری کند و در پیروزی و تشکیل حکومت جدید نقش درجه اول داشته باشد.^۸

اساساً بینش مجاهدین خلق بر این پایه شکل گرفته بود که خودمحوری آنها تأمین شود و در غیر این صورت هیچ جنبشی را به رسمیت نشناسند. گذشته از پیغام‌هایی که از سوی سازمان مزبور به بیرون از زندان فرستاده می‌شد و قصد داشتند در غیاب خود انقلاب را به تأخیر اندازند، سران مجاهدین خلق، در زندان نیز کوشش می‌کردند این روند را پیش برند. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود می‌نویسد:

در این اواخر آقای طالقانی را برده بودند در بهداری زندان قصر، آقایان کروی و انواری و عسگر اولادی و تعدادی دیگر هم در آن جریان با عفو شاه آزاد شدند. آقای هاشمی و آقای مهدوی کنی را هم به مناسبت چهارم آبان آزاد کردند؛ فقط [در زندان اوین] من مانده بودم و آقای لاهوتی. یک وقت دیدیم شب چهارم آبان در بند باز شد و مسعود رجوی و موسی خیابانی و بیست - سی نفر دیگر دنبالش آمدند در بند یک که ما بودیم. از جمله آنها آقای سیداحمد هاشمی‌نژاد که قبلاً پیش ما بود و به تقاضای خودش رفته بود پیش آنها و علی عرفا که از طلبه‌های مدرسه حقانی بود و جزء حواریون مسعود رجوی شده بود [به چشم می‌خوردند]؛ اینها آمدند پیش ما. البته چند نفر افراد غیرمجاهدین خلق هم در بین آنها بودند. این در وقتی بود که امام از نجف رفته بودند به پاریس و زمینه‌های پیروزی، آشکار شده بود. مسعود رجوی کنار من نشست و موسی خیابانی کنار آقای لاهوتی. بعد مسعود رجوی شروع کرد به صحبت کردن. شاید حدود دو ساعت طول کشید. خلاصه حرف‌های او این بود که: «الآن آقای خمینی رفته پاریس و مثل این که زمینه هست که انقلاب پیروز بشود؛ حالا ایشان می‌خواهد چه کند؟ حکومت را به دست چه کسی می‌خواهد بدهد؟» گفتم: «من چه می‌دانم؛ من که پیش آقای خمینی نیستم!» می‌گفت: «... اداره کشور نیاز به نیروی منظم و کارکشته‌ای که آماده باشند، دارد و تنها نیرویی که مذهبی هستند و هم تشکیلاتی دارند و می‌توانند کشور را اداره کنند ماییم؛ و شما که پیش آقای خمینی نفوذ داری، یک جوری به ایشان پیغام بده که چنانچه ان‌شاءالله پیروز شدید، آن دسته و تشکیلاتی که می‌توانند کشور را اداره کنند و اهداف شما را پیاده کنند و آدم‌های مذهبی هستند، این تیپ مجاهدین هستند.» یک قسمت عمده از صحبت آنان پیرامون این مسئله بود. باز گفت: «بالاخره آقای خمینی حالا می‌خواهد

چه کار کند؟» گفتم: «من چه می‌دانم. ایشان یک آدم سیاسی است؛ لابد فکرش را کرده؛ من خبر ندارم. من اینجا مثل شما در زندان هستم.»
 بعد وقتی رفتند، من از آقای لاهوتی سسئوال کردم. آقای لاهوتی گفت که خیابانی هم عین همین مطالب را به من گفت. البته در آخر گفتند که ما الان آمدم دیدن شما و هر دیدنی یک بازدید هم دارد. بقیه هم همین طور نشسته بودند و صحبت‌های ما را غیر از دو سه نفر که آن جلو بودند کسی نمی‌شنید.^۹

جامعه‌شناسی انقلاب‌ها و زمینه‌های ۳۰ خرداد

مطابق نظریات جامعه‌شناختی معطوف به پدیده «انقلاب»، اساساً انقلاب، نظمی را که در اجتماع حاکم است، بر هم زده و نظمی موعود را نوید می‌دهد. در عین حال از آنجایی که منازعات و تضادها تشدید شده، به مرحله آنتاگونیستی رسیده است، امکان اتخاذ رویه‌ای جز انقلاب، وجود ندارد. همواره انقلاب در شرایطی بروز می‌یابد که بدیل‌های نظیر «رفرم» یا «تحولات بخشی»، نه تنها پاسخگوی مطالبات نیست، بلکه ممکن نیست. به بیان دیگر فارغ از این که رفرم مطلوبیت داشته باشد یا خیر، امکان آن منتفی است. چالمرز جانسون، از جامعه‌شناسان پیرو مکتب ساختی - کارکردی پارسونز، برای وقوع انقلاب چندین شرط را برمی‌شمارد:

(۱) ارزش‌های اجتماعی دچار ضعف شده باشند و قادر به ایفای کارکردهای خود نباشند؛ به بیان دیگر، نیازهای معطوف به ارزش در جامعه بی‌پاسخ مانده، وفاق در مورد آنها نباشد. در نظریه جانسون، عدم تعادل منتهی به انقلاب عمدتاً ناشی از ناهمخوانی بین ارزش‌های عمده جامعه و نظام تولید آن است.

(۲) حکومت قادر به استفاده از قدرت خود نباشد؛ این امر ممکن است بدین صورت نمود یابد که حکومت دارای قدرت باشد ولی در عین حال ناتوان از اعمال آن گردد و یا اساساً فاقد قدرت باشد. این نکته نیز قابل ذکر است که به جهت محدودیتی که در منابع سخت‌افزاری قدرت وجود دارد، حکومت‌ها در استفاده از این‌گونه منابع محدودیت‌هایی دارند. از این روست که همواره اعمال حکومت نظامی در حیطه زمانی محدود ممکن است. جانسون معتقد است بر هیچ جامعه‌ای نمی‌توان برای مدتی طولانی صرفاً با استفاده از زور حکومت کرد. اگر نظام حاکم نتواند بیشتر جمعیت را ترغیب کند که عادت‌ها و نگرش‌های سنتی خود را دوباره اتخاذ کند، تداوم نمی‌یابد. هنگامی که جامعه به وضوح دچار آشفتگی بنیادی شده باشد نیروهای مسلح به تدریج وفاداری خود را نسبت به حاکمان از دست می‌دهند.

(۳) نخبگان فرهنگی - سیاسی خارج از حاکمیت مصالحه‌ناپذیر شوند؛ این شرط بدان معناست

که رفته رفته عرصه حاکمیت نحیف و عرصه مخالفان فربه می‌شود و شرایطی حساس بر کشور حاکم می‌شود.

۴) عامل شتابزایی بر سایر عوامل افزوده شود؛ این عامل شتابزا غالباً به شکل سهل‌انگاری از جانب حکومت یا ابتکاری از جانب مخالفان بروز می‌یابد.

بنابر این الگو، شرایط پس از انقلاب اسلامی بدین صورت قابل تحلیل است که در پی فرو ریختن نظم کهن لزوماً باید نظم جدیدی استقرار یابد. در عین حال نظم جدید در حال استقرار مبتنی بر عقلانیت انقلابیون قابلیت تثبیت می‌یابد. موانعی که در هر انقلاب استقرار نظم جدید را با مشکل روبه‌رو می‌سازد به صورت ذیل خلاصه می‌شود:

الف) سیل جمعیت پرشوری که انقلاب را صورت داده‌اند به شرایط بی‌نظمی، دست از کار کشیدن و غوغا عادت کرده‌اند. این ویژگی به خصوص در انقلاب اسلامی بسیار حائز اهمیت است، چرا که فعالان و سلسله‌جنبانان انقلاب نیز منتظر پیروزی انقلاب با سرعتی که رخ داد، نبودند و به رغم اعتماد ایشان به رهبری انقلاب و پیروی از وی، قدرت رهبری را در سرعت بخشیدن به پیروزی پیش‌بینی نمی‌کردند. فرایند جامعه‌پذیری دوباره در این میان با دشواری روبه‌رو می‌شود. نظام جدید در برقراری نظم جدید، معضلاتی پیش رو خواهد داشت.

ب) شعارهای انقلاب برآذهان ملت مشارکت‌کننده در انقلاب، سایه می‌افکند و انتظارات عمومی، سقف توان برآوردنگی منابع ملی را درمی‌نوردد. در این حالت آرمان‌ها، منفک از واقعیت شرایط واقعی ملی، منطقه‌ای و جهانی پیش می‌روند و رشد می‌یابند. شعارهای فراواقع‌گرایانه تا هنگام برقراری نظم تازه و جایگزینی حکومت انقلابی به مثابه پتانسیلی ضدامنیتی به شمار می‌روند؛ چرا که هنوز جوش و خروش و آرمان‌طلبی و احساسات پرشور در میان توده‌ها همچنان رواج دارد.

ج) خلأ برنامه در برقراری نظم جدید، حکومت تازه را در نحوه ارتباط با اقشار و گروه‌های اجتماعی و سیاسی با عدم قطعیت مواجه می‌سازد و نیز جدال‌هایی را بر سر مصادره انقلاب پدید می‌آورد. در انقلاب اسلامی علاوه بر آن که خلأ برنامه به سبب تقدم زمانی جنبش وجود داشت، تشکیلات حکومتی انقلاب حالتی «تفویضی» یافت. ماهیت تفویضی، موجب پدید آمدن اشکالاتی در اجرای برنامه‌ها توسط دولت موقت شد؛ زیرا تمکین به دولت موقت تنها معطوف به موارد مورد تأیید امام صورت می‌گرفت. از سوی دیگر ارزش‌های دولت موقت نیز در موازات ارزش‌های انقلابی ترویج یافته از سوی حضرت امام پذیرفته می‌شد و در صورت تقابل یا تنافر ارزش‌ها، مشروعیت دولت موقت با مشکل و چالش روبه‌رو می‌گردید؛ این مشروعیت، ماهیتی دموکراتیک، تکنوکراتیک یا حتی آریستوکراتیک نداشت، بلکه صرفاً مشروعیتی مفوض تلقی

می‌شد. از این رو اختلافات دامن زده می‌شد. صرف‌نظر از این موارد، اساساً انقلاب - فی‌نفسه - پدیدآورنده اختلافات و تعمیق‌گر شکاف‌هاست و در خلأ ناشی از اختلاف‌نظرها و شکاف‌ها است که گروه‌های سیاسی حاشیه‌ای بروز می‌یابد.

عطف به مطالب پیش گفته، سه خلأ در نتیجه تسریع پیروزی انقلاب اسلامی موجب طرح سازمان مجاهدین خلق شد و از آنجا که تجربه فعالیت تشکیلاتی سیاسی در سابقه مجاهدین خلق وجود داشت، توانستند این سه خلأ را تبدیل به سه فرصت سیاسی برای خود نمایند: «خلأ نظم»، «خلأ تحقق شعارها» و «خلأ برنامه». در مجموعه فعالیت‌های تبلیغی سازمان مزبور همواره توسل به یکی از شخصیت‌های سیاسی محبوب دیده می‌شود. تظاهر به پیروی از امام خمینی، اظهار نزدیکی به آیت‌الله طالقانی و بعدها مصادره آنچه توسط مجاهدین خلق «محبوبیت سیاسی بنی‌صدر» تصور می‌شد، گویای این فرایند است. اختلافات سیاسی به مرور موجب آن شد که پاره‌های پراکنده‌ای از مشروعیت، مورد اختلاف، معلق و تصاحب‌نشده باقی بماند و آنچه مجاهدین خلق در آن موفق بودند، مصادره این پاره‌های پراکنده مشروعیت فاقد متولی بود. در عین حال مجاهدین خلق همواره غافل از آن بودند که هژمونی رهبری و گفتمان حضرت امام هیچ‌گاه در این تکه مشروعیت‌های سرگردان مبادله نمی‌شود، بلکه اساسی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عنصر سیاسی و - به خودی خود - تنها عامل مشروعیت‌زای واقعی می‌باشد. عدم درک صحیح این واقعیت سرانجام مجاهدین خلق را به ورطه پیوند حیات سیاسی این سازمان با حیات سیاسی بنی‌صدر سوق داد و در نهایت منجر به حادثه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و ورود سازمان به فاز مبارزه مسلحانه شد.

تأخیر زمانی گذار به نظم جدید موجب در هم ریختگی و گسیختگی نقش‌های اجتماعی نیز بود، به طوری که قدرت، نه در چارچوب سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، بلکه در چارچوب نهادهای انقلابی و جزیره‌ای بروز و ظهور می‌یافت. در این میان پایین بودن ضریب قدرت مدیریت سیاسی با افزایش سرسام‌آور ضریب قدرت اجتماعی همراه شد؛ قدرتی که حکومت - در شرایط خاص پس از انقلاب - قادر به مهار و نظم بخشی سریع آن نبود. خرده قدرت‌های خارج از کنترل دولت اساساً همان عرصه‌ای بود که گروه‌های سیاسی مختلف، مانند مجاهدین خلق و پیکار، فداییان و... در آن به تنازع و ادامه حیات می‌پرداختند. واقعیت آن است که چنانچه ادعای این‌گونه گروه‌ها مصداق واقعی و دقیقی در انقلاب داشت و ایشان در حقیقت صاحب سهمی در پیروزی جنبش انقلابی منتهی به انقلاب اسلامی بودند، نیازمند تبلیغات گسترده‌ای در «عرصه‌های خاکستری» جامعه نبودند. با مرور حقایق سال‌های نخستین انقلاب می‌توان دریافت که بیشترین عضوگیری‌ها و گسترش‌های سازمانی این گروه‌ها پس از پیروزی انقلاب صورت

گرفت و نفوذ اجتماعی ایشان عطف به ماسبق نمی‌شد. به عنوان نمونه، سازمان مجاهدین خلق در آستانه پیروزی انقلاب مجموعاً شامل تشکیلاتی با ۱۵۰ نفر عضو می‌شد؛ حال آن که در نیمه دوم ۱۳۵۹، پانصد هزار نسخه از نشریه این سازمان به فروش می‌رفت (یا توزیع می‌شد) که اکثر مخاطبان آن پس از انقلاب رشد کرده بودند. این امر خود گویای ذی‌نقش نبودن مجاهدین خلق در شکل‌گیری انقلاب اسلامی و حاصل بهره‌برداری از خلأهای سه‌گانه پیش‌گفته و عرصه‌های خاکستری می‌باشد.

انقلاب اسلامی در روند پیروزی، از سوی اشخاصی که نمایندگی گفتمان امام خمینی را برعهده داشتند، صاحب تشکیلات و سازمان مشخص نبود و شبکه تشکل بخش انقلاب که از طریق روحانیون، مساجد و... اداره می‌شد، رابطه سلسله‌مراتبی و مستمر با رهبری نداشتند، بلکه رهبری غالباً با فاصله زیاد و به صورت شعاعی - مستقیم یا غیرمستقیم - رابطه‌ای دورادور با تمامی این پایگاه‌ها برقرار می‌کرد. قدرت این شبکه ارتباطی غالباً در آن بود که به طور مستقل میان پایگاه‌های انقلاب ایجاد ارتباط می‌کرد. امام هیچ‌گاه در نقش فرمانده یا رئیس ستاد مرکزی انقلاب مطرح نبود و مخاطب پیام‌های خود را تمامی مردم قرار می‌داد. نزدیکان حضرت امام نیز که نمایندگان فکری ایشان بودند، در سازماندهی اجتماعی نقش تعیین‌کننده ایفا نمی‌کردند. بنابراین در شبکه‌های ارتباطی شکل‌دهنده انقلاب، روابط توده انقلابیون شکل غیررسمی داشت و سازمانی را در قالب تعریف کلاسیک آن شکل نمی‌داد.^{۱۰}

دولت موقت به تصریح مهندس بازرگان «سیاست گام به گام» را در پیش گرفت، حال آن که تحرک اجتماعی معطوف به سرشست انقلاب شاید ظرفیت و تحمل چنین سیاستی را نشان نمی‌داد. خلأهای سه‌گانه در فضای شورانگیز انقلاب چنان در هم تنیده بود که برنامه‌های درازمدت و تحقق زمان‌مند مطالبات و شعارها بی‌معنا به نظر می‌رسید. از این رو گروه‌هایی از مردم، در چالش با دولت موقت قرار گرفتند. در این میان افراد یا گروه‌های حاشیه‌ای گاه ادعای حل یک شبه مشکلات را مطرح می‌ساختند.^{۱۱} در عین حال چنین ادعاهایی در بخش‌هایی از افکار عمومی باورپذیر به نظر می‌رسید؛ چرا که سهولت پیروزی انقلاب در مقایسه با سایر انقلاب‌ها این تصور را پدید آورده بود که تا سرمنزل مقصود فاصله زیادی وجود ندارد و هنگامی که شعاری محقق نمی‌شود، اراده و خواستی را به عنوان پشتوانه خود ندارد! بدین ترتیب فضای یأس و بدبینی دامن زده شد و انقلابی که به واسطه رهبری فرهمند و مدبرانه امام خمینی با کمترین خونریزی به بار نشست، به تحرک گروه‌های حاشیه‌ای، «توهم معجزه» را به «توهم توطئه» گره زد. محور تبلیغات سازمان مجاهدین خلق و نیز متکای سازمان‌های کمونیستی بر این قرار گرفت که عدم تحقق شعارها، ناشی از عدم اراده دستگاه اجرایی است و عدم اراده دستگاه

اجرائی طبعاً به دست‌های پنهان خارجی تعبیر می‌شد. مخاطبان این‌گونه تبلیغات رفته رفته بر این گمان شدند که هنگامی که سرنگونی «ژاندارم منطقه» که قدرت‌های خارجی را پشتوانه خود قرار داده بود؛ در مدت زمانی اندک و با هزینه‌ای نه چندان گران ممکن شده است، طبعاً بر پا ساختن نظام جدید بسیار آسان‌تر است، مگر آنکه اراده خارجی یا کسالت و نقشه توطئه‌آمیز در کار باشد! این تبلیغات هنگامی با پاتک روبه‌رو شد که اشغال سفارت آمریکا نه توسط نیروهای مدعی «مبارزه با امپریالیسم»، بلکه از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که هیچ‌گونه وابستگی تشکیلاتی جز به حضرت امام نداشتند، صورت گرفت.

در مرحله نخست، مجاهدین خلق با به کار بردن اصطلاحات «ارتجاع» و «لیبرالیسم» برای روحانیت و دولت موقت، کوشیدند هم‌سرنوشتی میان امام خمینی و نیروهای ملی و ملیون مذهبی پدید آورند. این استراتژی سرانجام با شکست مواجه شد. هم‌زمانی استعفای دولت موقت و اشغال سفارت آمریکا و نیز حضور نیروهای کیفی در درون حاکمیت از سویی نشان داد که هژمونی گفتمان امام با کناره‌گیری دولت موقت از میان نمی‌رود و از سوی دیگر چنین نمایان ساخت که امام و روحانیت با اضطراری در نیروی کیفی مدیریتی روبه‌رو نخواهند شد که جمهوری اسلامی را به یک گروه سیاسی با مواضع پاندولی ایدئولوژیک بسپارند، چرا که مجاهدین خلق هیچ‌گاه ریشه‌های تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ را به انحراف ایدئولوژیک خود نسبت ندادند و آن را صرفاً یک «توطئه اپورتونیستی» تفسیر کردند.

در مرحله بعد، مجاهدین خلق فرایند مشروعیت‌یابی خود را با ابوالحسن بنی‌صدر تعریف کردند و حملاتی روشن‌تر به رهبری انقلاب نمودند. مجموعه مقالاتی که در نشریه مجاهد (ارگان سازمان مجاهدین خلق) درباره رهبری منتشر شد، حاوی تندترین حملات به حضرت امام بود و بیت‌الغزل و پیام اصلی آنها - هر چند تحت لفافه‌های مذهبی - همانا عدم مشروعیت رهبری امام بود.

در این میان، مجاهدین خلق به تصور آنکه آرای انتخاباتی کسب شده توسط بنی‌صدر به معنی - یا قابل تبدیل به - مخالفت با امام است، روی بنی‌صدر سرمایه‌گذاری کردند و این سرمایه‌گذاری تا بدان‌جا پیش رفت که پس از خروج از ایران، در یک پیوند تبلیغاتی دختر ابوالحسن بنی‌صدر به ازدواج مسعود رجوی درآمد. در عین حال مجاهدین خلق رفته رفته پیرامون بنی‌صدر را اشغال کرده، تبلیغات خود را روی او متمرکز نمودند. رودررویی‌های بعدی بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی و رهبری انقلاب نتایج ناسازگاری‌های خصلتی وی و تبلیغات سازمان مزبور روی بنی‌صدر بود و یا حداقل مجموعه طرح‌ها و عملکردهای سازمان در رویکرد بنی‌صدر بی‌تأثیر نبوده است.

تأخرها و فرصت‌های مجاهدین خلق

اکنون با نگرش نظری به ضرورت‌ها و استلزامات انقلاب‌ها و تبیین شرایط حاکم بر اوضاع قبل و بعد از انقلاب، می‌توان چارچوبی کاربردی با عنوان تأخرها و فرصت‌های سازمان مزبور به شرح زیر ارائه نمود.

الف) تأخرها

۱. تأخر تئوریک:

سازمان مجاهدین خلق و سران آن به لحاظ تئوریک دچار نوعی تأخر و عقب‌ماندگی بودند. مجاهدین خلق مشی چریکی را همچنان که در رژیم پهلوی سرلوحه عمل خود قرار داده بود، در فضای پس از انقلاب نیز به عنوان خط‌مشی اصلی برگزید. در واقع این سازمان تنها گروه سیاسی به شمار می‌رفت که نسبت به فرمان تحویل سلاح‌ها سرپیچی نمود و در عین حال با هیچ‌یک از نهادهای انقلابی نظیر کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همکاری نداشت.

به لحاظ تئوریک، مجاهدین خلق کماکان پیر و تئوری‌های مارکسیستی بودند و بهره‌ای از نظریه‌های دیگر جنبش‌های اجتماعی نبرده بودند. گرچه سران سازمان مزبور نسبت به طیف مارکسیست‌شده همین سازمان در قبل از انقلاب - که سازمان پیکار را تشکیل داده بودند - انتقاد می‌کردند؛ اما ناخودآگاه و در عمل، جز مارکسیسم، به نحله تئوریک دیگری وابسته نبودند؛ چرا که خاستگاه نگاه انقلابی آن سازمان در مارکسیسم - به عنوان علم مبارزه - خلاصه می‌شد. مجاهدین خلق در فضای خلأ تئوریک همچنان مارکسیسم را «علم مبارزه» و یگانه راه پیشبرد اهداف می‌دانستند و در مباحث تئوریک به آن تاسی می‌جستند. تأکید عمده بر مفهوم «تکامل» با رویکرد داروینیسیم اجتماعی و با پیش‌فرضهای مبتنی بر جبر تاریخ و عدم خروج از دیدگاه‌های مبتنی بر تضاد دیالکتیکی، نشانه دوگانگی مبنایی سازمان مزبور در حوزه ایدئولوژی بود. در حالی که پارادایم‌های دیگری یافت می‌گردید که از نظریه‌های مرتبط با تغییرات اجتماعی بر اساس جامعه‌شناسی نظم و اسلوب‌های غیرمارکسیستی سخن می‌گفتند. در این جا در صدد نفی نگرش دینی بنیانگذاران سازمان نیستیم بلکه نقطه تأکید ما بر مسئله دوآلیسم قهری یا اختیاری سازمان متمرکز است.

۲. تأخر استدراکتی (نسبت به وضع موجود):

در مباحث سازمان مجاهدین خلق، همواره التباس و اشتباهی میان جنبش چریکی و جنبش اجتماعی وجود داشت. چه بسا کوه‌نگری سران این سازمان از آن رو تاب و گنجایش به رسمیت شناختن انقلاب اسلامی را نداشت که در قامت یک جنبش اجتماعی ظاهر شده بود و اساساً

نشانه‌ای از جنبش چریکی در آن به چشم نمی‌خورد. گویی جهاز فکری شرطی شده تئوریسین‌های مجاهدین خلق، جنبش اجتماعی را که برآمده از یک جنبش چریکی نبوده باشد، هضم نمی‌کرد. در عین حال نباید فراموش نمود که تئوری‌های جامعه‌شناختی مرتبط با جنبش چریکی بسیار محدود و وابسته به شرایط خاص اجتماعی است که در آن توصیف و توضیح هر انقلابی ممکن نیست. به عبارت ساده‌تر، همان‌گونه که جای دادن هندوانه‌ای در یک استکان غیرممکن است، تبیین انقلاب اسلامی و شرایط ایران پس از انقلاب، با تئوری‌های جنبش چریکی محال است. بدین ترتیب خطای تحلیلی سازمان مجاهدین خلق در عمق چارچوب استدراک‌ی آن نهفته بود و عدم درک سران آن سازمان نسبت به نظریه‌های جامعه‌شناسی موجب شد تمامی اقداماتی که در جهت جبران ضعف‌ها به انجام رساندند تحت تأثیر تنگ‌نظری در استدراک انقلاب، به خطاهای فاحش استراتژیکی و تاکتیکی منتهی شود.

۳. تأخر معرفتی:

سران مجاهدین خلق نسبت به جایگاه، توان و امکانات خود همواره دچار نوعی خودشیفتگی و بزرگان‌اندیشی بودند. برآوردهای ایشان نسبت به سازمان خود، واقعیت را بازتاب نمی‌داد، بلکه تصور یا تخیلی را که در ذهن داشتند بازمی‌تاباند. در عین حال تحلیل مبتنی بر تضاد دیالکتیکی همواره مانع از آن بود که تکتور و تنوع بازیگران سیاسی را در «صورت‌بندی پیچیده ایران» پس از انقلاب تشخیص دهند و به جای مشارکت سیاسی نوعی سیاست نوسانی قهر و آشتی را در پیش می‌گرفتند. همچنین به سبب پیروی از رویه «همه یا هیچ» در انتظار تقدیم حاکمیت سیاسی به خود بودند.

سران مجاهدین خلق هیچ‌گاه درصدد شناخت امام و نیروهای پیرو وی برنیامدند و چه بسا که چنین شناختی در چارچوب تحلیلی آنها امکان‌پذیر نبود. این واقعیت که مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بر روی ۱۱ میلیون آرای آقای بنی‌صدر سرمایه‌گذاری نمودند، نشانگر بی‌اطلاعی آنها از هژمونی گفتمان امام خمینی بود؛ چرا که بخش عمده‌ای از آرای رئیس‌جمهور وقت حاصل آن بود که وی خود را شخصی پیرو خط امام خمینی نشان داده بود. مشروعیت بنی‌صدر مشروعیتی تبعی بود؛ زیرا رهبری بلامنازع امام خمینی در افکار عمومی تنها عنصر مشروعیت‌بخش جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت.

۴. تأخر فضایی:

سران مجاهدین خلق، در برقراری نسبتی صحیح با فضای اجتماعی انقلاب اسلامی دچار

نوعی گنگی بودند. در واقع آنها پس از هفت سال با اجتماع ارتباط برقرار می‌کردند و از فضای مناسبات سیاسی زندان به فضای سیاسی باز و گسترده در زمان اوج اعتراضات و تظاهرات مردمی پرتاب شدند. آنها در فضای انقلاب و تظاهرات و اعتراضات خیابانی تنفس نکرده بودند و از این رو در چارچوب گفتمان محدود و بسته زندان، خیال بازتولید وجهه سیاسی خود را داشتند.

همچنین فضای حاکم بر مناسبات و صورت‌بندی‌های سیاسی زندان بر نحوه تحلیل آنها نسبت به شرایط جدید تأثیری همه‌جانبه نهاده بود، به طوری که پروژه خود را بر این مبنا تعریف می‌کردند. دریافت نادرست فضایی نسبت به شرایط، موجب آن شده بود که سران سازمان مزبور پس از انقلاب، در شرایط تجاوز خارجی بخواهند از طریق جنگ چریکی شهری یک نظام سیاسی دارای مشروعیت فرهمند را به چالش بطلبند.

۵. تأخر روش‌شناختی:

روش‌های تبلیغاتی و تاکتیک‌های سیاسی مجاهدین خلق نیز کهنه بود؛ همان‌طور که خود دیر به جنبش مردمی سال ۱۳۵۷ ملحق شدند. مشی چریکی به عنوان یک روش، دست‌کم نزد نظریه‌پردازان آن، استلزاماتی دارد که از آن جمله است حاکمیت چند پاره و بحران مشروعیت. بنابراین اتخاذ این روش در شرایط رهبری امام خمینی با شعار اصلی «وحدت کلمه» و حاکمیتی یکپارچه و متفق با ریشه‌های عمیق مردمی به لحاظ روش‌شناختی نیز یک خطای فاحش استراتژیک به شمار می‌آمد.

۶. تأخر عمل‌گرایی:

عمل‌گرایی با رویکرد والونتاریستی نیز از تأخرهای مجاهدین خلق بود. این سازمان از سویی همواره خود را مسلح نگاه داشت و از سوی دیگر در تمام کنش‌های سیاسی خود این تمایل را ابراز نمود. این رویکرد موجب می‌گشت که جمهوری اسلامی، همواره با نگاه تردید، احتیاط و تهدید یا آسیب به سازمان بنگرد. در پس‌زمینه تمامی تحركات سیاسی سازمان مزبور، پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ میل به دست گرفتن تمامی قدرت از طریق بازنمایی خود در قالب یک تهدید نظامی داخلی به چشم می‌خورد.

از آنجا که محمل تشکیل و نمو این سازمان، شرایط سیاسی سال‌های واپسین رژیم پهلوی بود، همواره با عاملی به نام عدم امکان گفت و گو مواجه بودند و این عامل را به عنوان دلیل رویکرد مسلحانه در مبارزه خود عنوان می‌داشتند. به همین جهت، پس از انقلاب با وجود امکان گسترده

گفت و گو، به سبب تربیت نیافتگی در فضای گفت و گو، به سمت عمل رادیکال مسلحانه متمایل شدند و هاضمه ضعیف آنان نسبت به شرایط، موجب گردید به سوی محو امکان گفت و گو گام بردارند.

۷. تأخر تحلیلی و برآوردی:

تحلیل‌های مجاهدین خلق نسبت به حاکمیت سیاسی، طی سال‌های متممادی حول رژیم پهلوی شکل گرفته بود؛ در تحلیل‌های پس از انقلاب نیز گویی با رژیم پهلوی مبارزه می‌کنند. در واقع پیچش یا چرخشی اساسی، در برآوردهای آنان به چشم نمی‌خورد. این اعوجاج تا بدان جا بالا گرفت که انتظار داشتند در عصر ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با یک «ضرب‌تنه» جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. تأخر تحلیلی و برآوردهای معوج در مراحل بعد به رویه‌هایی همچون «زدن سرانگشتان نظام»، «زدن تیر خلاص» و... انجامید.

۸. تأخر گفتمانی:

به لحاظ گفتمانی، تولیدات تبلیغی مجاهدین خلق در فاصله پیروزی انقلاب اسلامی تا خرداد ۱۳۶۰ دارای مشخصه‌های قابل توجهی است. لمپنیسم از جمله برجسته‌ترین این مشخصات است. در این گفتمان، نفی فرهنگ گفت‌وگو بیش از آنکه از طریق نوعی تعریف تئوریک و استدلالی پیش رود، از طریق ریز مؤلفه‌های گفتمانی پیش رفته است. بنابراین بخش عمده‌ای از تلاش‌های سازمان مزبور در آنتاگونیستی کردن تضادهای سیاسی و قطبی ساختن فضای بحث سیاسی در لمپنیسم گفتمانی آن بروز می‌کند. اصطلاحات و لحن زبانی تولیدات تبلیغی مجاهدین خلق گویای نوعی نگاه هژمونیک و تحکم‌آمیز است. در مباحث تئوریک، عموماً از قیده‌های اطلاق (قطعاً، به هیچ وجه، مطلقاً و...) استفاده شده است. هنگامی که این گفتمان به لحاظ کارکردی به سمت تهییج می‌رود نوعی رمانتیسیم شبه شاعرانه منحنی در آن به چشم می‌خورد.^{۱۲} این رمانتیسیم هنگامی که با عناصر لمپنی با کارکرد تهییجی گره می‌خورد به ادبیات فوویستی (توحش‌گرایانه) تبدیل می‌شود، چنان که - فرضاً - هرگاه انتقادی به آن سازمان صورت گرفته است، در پاسخ آنها لفظ «لجن‌پراکنی» را می‌توان مشاهده کرد.

۹. تأخر معطوف به کیش شخصیت:

چنانکه در تحلیل گفتمانی و برشمردن سایر تأخرات سازمان مزبور ذکر شد، خودمحوری و تمامیت‌طلبی در تمامی ارکان آن ملاحظه می‌شود. بدین سبب در بازار سیاست مبلغ این اعتقاد

است که نمونه فرد اعلا، کامل و فصل الخطاب سیاسی را عرضه می‌دارد. این خودشیفتگی در ساختار سازمانی مجاهدین خلق در قالب سانترالیسم (مرکزیت‌گرایی) افراطی، نمود می‌یابد. گرچه سازمان، ساختار خود را سانترالیسم دموکراتیک تعریف می‌کرد، اما عملاً جایگاه دموکراسی در سانترالیسم تخطی‌ناپذیر آن صرفاً در قالب نام یا تعارف باقی می‌ماند و عینیتی نمی‌یافت. افزون بر این در رویکرد سیاسی نیز به سمت برجسته‌سازی و سوررئالیستی نشان دادن رهبری سازمان در مقابل رهبری فرهمند امام خمینی پیش رفت. تا جایی که سران آن رفته رفته باور کردند که نقش و جایگاهی برجسته‌تر از امام را دارا هستند. پس از شکست‌های مکرر ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد، به ازای هر شکست سیاسی عنصر «کیش شخصیت» برجسته‌تر شد.

۱۰. تأخر زمانی:

سازمان مجاهدین خلق با زمان خود سازگار نبود. تحولات اجتماعی را در نمی‌یافت و با قانون تغییر ضرورت‌های زمانی و شرایط اجتماعی بیگانه بود. این سازمان نمونه کامل یک سیستم نامعطف را به نمایش گذاشت و به همین سبب هیچ‌گاه در عینیت اجتماعی به تحلیل نرسید و در بیان توانایی‌های خود - همانند تمامی گروه‌های سیاسی صرفاً مدعی - بر این موضوع تأکید ورزید که حل و رفع مشکلات و مسائل اجتماعی، یک شبه ممکن است. هنگامی که سران مجاهدین خلق به کمک واسطه‌ها از رهبری انقلاب می‌خواستند که پیروزی را تا حضور آنها به تأخیر اندازد، می‌توان دریافت که زمان ذهنی آنها سال ۱۹۱۷ و تصورشان از انقلاب، انقلاب روسیه بوده است. مشی شبه استالینیستی آنها در درون سازمانشان گویای این واقعیت است.

۱۱. تأخر سازمانی و ساختاری:

چنانچه شناختی واقع‌گرایانه در سران سازمان مجاهدین خلق وجود می‌داشت، طبعاً باید در نحوه سازماندهی و تشکیلات خود تغییری اساسی صورت می‌دادند. در آن صورت، ضرورت این نکته آشکار می‌شد که مشی چریکی و مبارزه مسلحانه، نحوه سازماندهی متمرکز و کنترل همه‌جانبه، برآورنده نیازهای سیاسی پس از انقلاب اسلامی نیست. مجاهدین خلق هیچ‌گاه حتی در دوران فعالیت علنی - از مشی مسلحانه فاصله نگرفتند و آموزش‌ها و کتابچه‌های آموزش چریکی را بعد از انقلاب نیز نگاشته و منتشر کردند. عدم تحویل اسلحه به دولت انقلاب، ایجاد خانه‌های امن و تلاش در جهت استخدام نفوذی‌هایی در درون نهادهای جمهوری اسلامی، نشانه‌های تأخر ساختاری آنها بود.

اندکی پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، مرکزیت مجاهدین خلق، درخواست ملاقات با حضرت

امام کردند. امام خمینی در پاسخ آنها گفت: «شما اسلحه‌ها را تحویل دهید. من نزد شما می‌آیم.» با وجود این، هیچ تلاش در خوری معطوف به اجرای این خواست، از سوی آنها صورت نگرفت؛ زیرا در سازمان مزبور اساساً تصور و درک تعامل ساختاری وجود نداشت. ساختار سازمان مجاهدین خلق برای دوره پیش از انقلاب طراحی شده بود و دست نبرد و تجدیدنظر نکردن در این ساختار، به وضوح نتیجه را به سوی رادیکالیسم سوق می‌داد. در عین حال برخی برخوردهای تند و افراطی در نیروهای پیرو امام، موسوم به حزب‌الله، مشاهده می‌شد. اما این‌گونه برخوردها، تا حدودی در شرایط آن روز طبیعی بوده است. در شرایطی که این دسته از نیروها احساس می‌کنند که ثمرات انقلاب در حال از دست رفتن است و آرمان‌ها رو به افول می‌گذارد و عمل به توصیه‌های رهبری انقلاب با احتیاط، بی‌توجهی و تعلل همراه می‌شود، طبیعی است که ساکت نمانند و در نتیجه این برخوردها، نزاعی دوسویه شکل گیرد، چنانکه در روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در نتیجه این برخوردها تعداد کشته‌ها و زخمی‌های حزب‌الله بیش از سازمان بود.

ب) فرصت‌های سازمان

۱. سازمان مجاهدین خلق از معدود گروه‌های سیاسی بود که در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی تجربه عمل تشکیلاتی را در پیشینه خود داشت. چنین تجربه‌ای را با این وسعت - و البته ماهیتی دموکراتیک‌تر - تنها حزب توده، در دهه ۱۳۲۰ پشت سر گذاشته بود. از این رو تشکیلاتی‌تر و برنامه‌ریزی‌شده‌تر عمل می‌کرد.
۲. سازمان مزبور آمادگی زیاد داشت و با در اختیار داشتن اعضای سازمان‌مند، میلشیا و اسلحه بسیار، در انتظار ساعت «س» و آغاز جنگ با نظام جمهوری اسلامی بود.
۳. مجاهدین خلق از ماه نخست پیروزی انقلاب اسلامی افرادی را در اماکن حساس نفوذ داده بودند.
۴. از قدرت بسیج و بازتولید شعارهای آتشین پیش از انقلاب برخوردار بودند و می‌توانستند توده‌ها و جوانان را در شرایط پس از انقلاب، همچون پیش از انقلاب رادیکال نگه دارند و از مفاهیم مرتبط با انقلاب - همچون شهادت، ایثار، گذشت و... - بهره‌برداری حداکثری نمایند.
۵. حرکات مجاهدین خلق بسیار حساب شده و برنامه‌ریزی شده پیش می‌رفت، به طوری که همواره، پیشاپیش اسلوب حرکات بعدی خود را مشخص می‌کردند.
۶. سازمان مزبور در بیان انتقاد و ایراد و نقد برنامه‌ها، تسلط و تقدم داشت، به طوری که قادر بود تمام برنامه‌های حکومت جدیدالتأسیس را به باد انتقاد بگیرد. این رویه با توجه به اینکه

در جامعه آن روز، گاه انتقادهای گوش‌شنوای بیشتری نسبت به بیان نقاط مثبت داشت، از جاذبه خاصی برخوردار بود.

۷. مجاهدین خلق از طریق نفوذ، نوار مربوط به حسن آیت را در اختیار داشتند و از این نوار بهره‌برداری تبلیغاتی زیادی، برای نزدیک شدن به بنی‌صدر به عمل آوردند.

۸. سازمان مجاهدین خلق در پیشینه قبل از انقلاب خود شهدایی داشت که در زیر شکنجه‌ها یا توسط جوخه‌های رژیم پهلوی کشته شده بودند و از این عنصر برای تحریک احساسات مردم استفاده می‌کرد.

۹. جایگاهی که این سازمان توانسته بود نزد برخی از شخصیت‌ها کسب کند مورد بهره‌برداری زیادی قرار گرفت و همواره سران مجاهدین خلق از این جایگاه خرج می‌کردند.

۱۰. امکانات تبلیغی، تهییجی، انتشاراتی، آموزشی، ارتباطی و عاطفی فوق‌العاده‌ای را کسب کرده بود.

۱۱. پس از نزدیکی به بنی‌صدر، مجاهدین خلق از امکانات نهاد ریاست جمهوری، استفاده تشکیلاتی زیادی کردند. مرکز سنجش افکار و روابط عمومی نهاد ریاست جمهوری، در دوران بنی‌صدر کاملاً متأثر و تحت اختیار این سازمان قرار داشت.

۱۲. مجاهدین خلق، قدرت تبلیغاتی عجیبی در تغییر نام‌محسوس شعارهای خود، به نحوی ظریف داشتند. به عنوان نمونه، نخست شعار انحلال ارتش را سرلوحه خود قرار دادند و سپس در دورانی که بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را بر عهده داشت، حمایت از ارتش را شعار خود کردند.

۱۳. سازمان مزبور توان جنگ روانی، فضاسازی، تحریک احساسات، انجام اقدامات حماسی و... را داشت که در شرایط آن زمان برای بسیاری جالب و دلپذیر بود.

۱۴. مجاهدین خلق توان فوق‌العاده‌ای در انجام حرکات تخریبی داشت و از ابزارها در جهت آچمز ساختن طرف مقابل با چیرگی استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، در برخی از گزینش‌ها رسوخ کرده، افرادی را با علم به وابستگی به احزاب کمونیست، گزینش می‌نمود و در تبلیغات خود چنین بیان می‌داشت که کشور به دست «توده‌ای‌ها» افتاده است.

۱۵. مجاهدین خلق در بسط خشونت در جامعه، نقشی غیرقابل انکار داشت و از سویی با رسوخ در دادستانی مشوق اعدام‌ها بود و به احکام حبس ابد اعتراض می‌کرد. از سوی دیگر برخی ساده‌اندیشان در میان نیروهای انقلاب نیز - ندانسته یا به سبب نداشتن تحلیل مناسب از شرایط - فریب سازمان را خورده بودند. این روند در درازمدت تا حد زیادی به سود سازمان و در کوتاه‌مدت به زیان انقلاب بود؛ زیرا شرایط انقلاب اسلامی را در فضای

جهانی دشوارتر می‌ساخت.

مجاهدین خلق و انتخاب نقطه عطف ۳۰ خرداد ۶۰

از مجموعه مطالب پیش گفته چنین نتیجه گرفته می‌شود که سازمان مجاهدین خلق، دچار نوعی خبط استراتژیک و خطا در تصمیم‌گیری و خط‌مشی گردید. این سازمان مطالعات تئوریک خود را به طور یک بعدی - و بدون در نظر داشتن سایر ثنوری‌ها - پیش می‌برده است. در فضاهاى معرفتی، موقعیتی، گفتمانی، اجرایی و... دچار تأخرهای چشمگیر بود. پلیس سیاسی رژیم شاه را با نظام جمهوری اسلامی مورد مقایسه قرار می‌داد و نسبت به اقتدار امنیتی نظام تازه تأسیس، به چشم تحقیر و استخفاف و استحقار می‌نگریست. اقتضائات و استلزامات پیش و پس از انقلاب را از هم تمییز نمی‌داد.

رهبری نظام و توان آن را کوچک می‌شمرد. به سیاهی لشکر تبلیغاتی خود و میلیشیا اعتمادی فوق‌العاده پیدا کرده بود. وجهه نظر خود را نسبت به روحانیت در مقایسه با پیش از انقلاب، تصحیح نموده بود. تمام آرای رئیس‌جمهور وقت را در چارچوب اپوزیسیون - و در تقابل با امام - تحلیل می‌نمود. به قدرت نفوذ خود در ارکان اصلی نظام دل بسته بود و سرنگونی جمهوری اسلامی را در گرو تلاش‌ها و اقدامات تخریبی و انفجاری آنها می‌دانست. ایجاد فضای رعب و وحشت در هواداران نظام را کارساز و مفید تلقی می‌کرد و یگانه راه عقب‌نشینی ایشان از نظام را در گسترش چنین فضایی می‌پنداشت و بدین منظور - به تعبیر رجوی - سرانگشتان نظام را هدف قرار می‌داد. مؤلفه وقوع جنگ تحمیلی را از منظومه تحلیلی خود کاملاً کنار گذاشته بود و شرایط هنجارین آن را در نظر نمی‌گرفت. برخوردهای احساسی، عاطفی و حماسی را بسیار کارآمد می‌دانست و بدین منظور تحریک احساسات و مظلوم‌نمایی را سرلوحه عمل خود قرار می‌داد. رادیکالیسم منبعث از شرایط انقلاب را که در تمام انقلاب‌ها بروز دارد، بسیار جدی تلقی می‌کرد و همه چیز را از دست رفته می‌پنداشت و رسالت خود را در مبارزه قهرآمیز با آن منحصر می‌نمود. تشکیلات مخفی خود را با دست و پا کردن خانه‌های امن و تیمی و ذخیره‌سازی سلاح در هیچ موقعیتی کنار نمی‌گذاشت و نهایتاً در یک جمله، داروی حجیم «جنبش‌های اجتماعی» را در کپسول مضیق و کوچک «جنبش چریکی» جای می‌داد و ناخودآگاه یا در عمل تئوری‌های در حال نخنما شدن و غیربومی را با استقراض از رژی دبیری، کارلوس ماریگلا و دیگران دنبال می‌نمود. عواملی از این قبیل موجب گشت طرفین نزاع خسارات جبران‌ناپذیری متحمل گردند و انرژی‌های مترکم موجود در پس از انقلاب به سوی رویارویی‌ها و کشمکش‌های لاینحل به پیش بروند و فضای استقرار به فضای

بی‌ثباتی و ناامنی و شرایط نظم‌آفرین به موقعیت‌های چالش‌زا و قهرآمیز بدل گردد. سی خرداد ۱۳۶۰ تجربه‌ای تلخ تلقی است که هیچ‌گاه از حافظه تاریخی کشور و ملت پاک نخواهد شد.

پانوشتها

۱- سازمان مجاهدین خلق ایران، مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای سیاسی مجاهدین خلق ایران (از تاریخ ۲۱ دیماه ۵۷ تا ۱۸ تیرماه ۵۸)، ج ۱، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، چ اول، ۱۳۵۸، ص ۱۵.
۲- حضرت امام در آبان ماه ۵۷ در مصاحبه با خبرنگار مصری در پاسخ به این سؤال که: «چرا حضرت عالی نیروهای سیاسی مخالف دیگر را از همکاری با خود در مبارزه برای رسیدن به هدف‌هایتان دور می‌کنید؟ مثل کمونیست‌ها که همان هدف را دارند.» پاسخ می‌دهند: «نه، ما نمی‌توانیم کمونیست‌ها را بپذیریم؛ برای اینکه خطر آنان برای کشور ما کمتر از خطر شاه نیست. ما آنها را نمی‌توانیم بپذیریم.» (صحیفه نور، ج ۳، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۶۱، ص ۱۱۸).

۱۹۵

در جای دیگر امام خمینی در این باره در تاریخ پنجم آذرماه ۵۷ تفصیلاً چنین اظهارنظر می‌نماید: «سی و چند میلیون جمعیت ایرانی یک عده کمی‌شان کمونیست هستند؛ آن هم نه کمونیست اصیل باشند به اصطلاح خودشان؛ اینها هم بسیاری‌شان، سرانشان حالا شاید جوان‌هایشان هم این طور نباشند؛ اما آن سرانشان آنهايي هستند که از دربار سردرآوردند و در آنجا کارهایی انجام می‌دهند و الآن بعضی‌شان نوکر دربار هستند. اینها از آنجا سر درمی‌آوردند؛ اینها - به اصطلاح من - کمونیست آمریکایی هستند، نه کمونیست واقعی.

حالا ما فرض می‌کنیم که یک عده‌ای هم کمونیست باشند. خوب، ما در این چیز ایران دیدیم این را. همین الآن که ایران این انقلابات است ما می‌بینیم که شعار چه است. در ایران شعار کمونیستی است یا شعار اسلامی؟ همه هم می‌دانند این معنا را که اگر یک شعار کوچکی هم یک جایی داده بشود و ما فرض هم بکنیم که از کمونیست‌ها هست یک قطره‌ای است در مقابل یک دریا همه اقصای ایران، سرتاسر اقصای ایران - تمامش - فریاد حکومت اسلامی دارند می‌زنند. یک عده مختصری هم هستند فرض کنیم که به قول اینها که اینها شعار کمونیستی می‌دهند. این عده مختصر در مقابل این سیل و این دریایی که الآن راه افتاده و همه دارند ادعا می‌کنند که ما حکومت اسلامی می‌خواهیم، اینها منحل‌اند؛ اینها یک حرف نامربوطی است که ایشان خیال می‌کند - خیال نمی‌کند - ایشان می‌خواهند اغوا کنند، والا خودش هم می‌داند این مسائل نیست؛ نمی‌تواند اغوا کنند این را. خوب، تجزیه چیست؟ کمونیست شدن چیست؟ یک جا می‌گوید تجزیه می‌شود؛ یعنی یک طرف ایران را شوروی اخذ می‌کند، یک طرف ایران را انگلستان می‌گیرد، یک طرف ایران را - مثلاً - آمریکا می‌گیرد. یک وقت هم می‌گوید ایران کمونیستی می‌شود. یعنی همان تکه‌اش می‌شود؟ دیگر باقی جاهایش نمی‌شود؟ کمونیست‌ها فقط آذربایجان را می‌گیرند، یا خیر شوروی می‌آید آذربایجان را می‌گیرد؟ این حرف‌ها یک حرف‌هایی است که اینها می‌زنند و می‌گویند که اگر شاه نباشد کذا و همه‌اش برای حفظ این [شاه] است. (همان، صص ۲۶۵-۲۶۶).

۳- نیکنام، محمدکاظم، نفاق یا کفر پنهان، بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا، صص ۸۸-۸۷.

نکته قابل ذکر آن است که سازمان مجاهدین خلق در هنگام مذاکره با حضرت امام در نجف در واقع تأیید روحانیت سرشناس و مبارز و نزدیک‌ترین یاران امام را همراه کرده بودند، اما حضرت امام - فارغ از دیدگاه‌های دیگران - از حمایت این سازمان خودداری کردند. حجت‌الاسلام والمسلمین محمود دعایی مشروح ماجرا را چنین نقل می‌کند: «نمایندگان مجاهدین خلق آمدند و خواستند که خدمت امام برسند و توضیحاتی را به عرض امام برسانند. من این

تلاش را کردم و امام هم روی همان سابقه ذهنی که [آقایان سیدابوالفضل] زنجانی و طالقانی از اینها حمایت و سفارش آنها را کرده بودند، متوجه شدند یک گروه جدید اسلامی معتقد به مبارزه مسلحانه مخفی است، خواستند ببینند که چه فکر می‌کنند و چه کسانی هستند.

پنج جلسه پشت سر هم به حسین [احمدی] روحانی اجازه دادند که مستقیماً حرف بزند. حرف‌هایش را زد و از کتاب‌هایی که با خودشان آورده بودند که امام از طریق کتاب‌ها با طرز تفکر این سازمان آشنا بشوند، کتاب راه انبیا، راه بشر و کتاب امام حسین [= راه حسین] معروف که آن روزها اسمش سیمای یک مسلمان بود. چون کتاب امام حسین نسخه تاپ شده خیلی ریز و ناخوانایی بود. امام فرمودند که «چشم من ضعیف است» و چون به زحمت می‌توانستند بخوانند بهتر است که بازنویس بشود.

حدود سه هفته حسین روحانی در اتاق خود من در مدرسه مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی در نجف اقامت داشت و این کتاب را رونویسی می‌کرد و همه روزه چندین صفحه خدمت امام می‌بردیم و ایشان می‌خواندند. کتاب که تمام شد حسین روحانی برگشت و قرار بود که من نتیجه نظر امام را به آنها بگویم. امام درباره کتاب راه انبیا، راه بشر فرمودند که: «اینها ضمن این کتاب می‌خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد، سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلامی.» و باز برداشت امام این بود که: «اینها بیش از آن که تعبد داشته باشند تمسک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج‌البلاغه و از قرآن گرفته می‌شود و با این شیوایی عرضه می‌شود، یک نحو وسیله هست، تمسکی به آن کرده‌اند و از بن دندان ایمان ندارند.» این برداشت امام بود. امام صریحاً نمی‌خواستند بگویند؛ می‌خواستند مطالعات بیشتری داشته باشند و کوشیده بودند که از طریق یارانشان در ایران، اطلاعات بیشتری کسب کنند و بعد از آن از طریق عملکرد خود اینها دقیق‌تر به ماهیتشان پی ببرند و آن برخورد تاریخی را کردند، امام گفتند که: «من تأیید نمی‌توانم بکنم. شما معتقد به مبارزه مسلحانه هستید؛ الآن وقتش نیست؛ پیروز نخواهید شد.» اما این که بیایند سازمان را صد در صد تخطئه بکنند یا تأیید بکنند خیر؛ تأیید نکردند و هر چه در این رهگذر فشار آمد ایشان نپذیرفتند. (روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۱۶، ۳۱۷، تیر ۱۳۵۹).

۴- نمایندگان سازمان مجاهدین خلق که به نجف اعزام شدند عبارت بودند از: مرتضی (تراب) حق شناس و حسین احمدی روحانی که سه سال بعد مارکسیست شده پس از انقلاب در جرگه مرکزیت سازمان پیکار درآمدند.

۵- رجوی، مسعود، جمع‌بنای یک ساله، صص ۱۵ و ۱۸.

۶- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ اول، ۱۳۸۰، صص ۴۸۹-۴۸۸.

۷- رجوی، پیشین، صص ۲۰-۸ در این باره یکی از جادشادگان سازمان مجاهدین خلق می‌نویسد: «در شرایط حساس و بحرانی ایران پس از انقلاب ۵۷، مجاهدین از همان آغاز و در دو سال و نیم اول پس از انقلاب، [امام] خمینی را متهم به انحصارطلبی می‌کردند؛ ولی در آن زمان سخنی از پیشنهاد[ها] و ملاقات‌های پنهانی خود با احمد خمینی و رفسنجانی به زبان نمی‌آوردند.

بر اساس گفته‌های بعدی خودشان، [امام] خمینی حاضر بود بخشی از قدرت را با آنها شریک شود، ولی رجوی تمام قدرت را می‌خواست و مثل کودکان حریص می‌گفت: «یا همه‌اش یا هیچی.» (فراستی، علی، مبارزه مسالمت‌آمیز: هم استراتژی، هم تاکتیک، اس. جی. پی، فرانسه، چ اول، ۱۳۷۵، ص ۶۹).

۸- پیمان، حبیب‌الله، گفت‌وگو، چشم‌انداز ایران (ماهنامه)، آبان و آذر ۱۳۸۳، ص ۴۰.

۹- آیت‌الله منتظری، حسینعلی، خاطرات، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۷.

۱۰- این مطلب که هیچ سازمانی در شکل‌گیری انقلاب نقش نداشت غیرواقع‌بینانه است اما آنچه موجب می‌شود که متسامحاً در این مقال انقلاب اسلامی فاقد سازماندهی و تشکیلات ارزیابی شود آن است که سلسله مراتب و تقسیم وظایف به صورت رسمی انجام نمی‌شد و کادری حرفه‌ای در موقعیت‌ها و پست‌های کلان مدیریتی تربیت نموده بود. در عین حال مطابق الگوهای مبتنی بر ساختار سازمانی فراصنعتی و پست مدرن، نوعی سازماندهی شبکه‌ای در تطابق با الگوی جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز را می‌توان در انقلاب اسلامی مشاهده کرد. این گونه سازماندهی بسیار پیشرفته‌تر از آن بود که در روند تثبیت نظام جمهوری اسلامی نیز قابلیت بهره‌برداری داشته باشد. نظریه‌های جنبش‌های جدید اجتماعی نیز غالباً از تبیین پاره‌هایی از این الگو بازمی‌مانند و صرفاً میان جنبش‌های پست مدرن و انقلاب اسلامی

بسترهای شکل‌گیری ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

می‌توان تشابهاتی مشاهده کرد.

۱۱- اظهارات بابک زهرایی در یکی از میزگردها و مناظره‌های تلویزیونی ابتدای پیروزی انقلاب.

۱۲- این رمانتیسیم شبه شاعرانه (Decadans) در سخنرانی مسعود رجوی در امجدیه کاملاً بارز است.

